

جامعه و انقلاب



(بزبان ساده)

کاوشی در مسائل انقلاب

۱ - جامعه چیست؟

م. ایمانی راد

دیجیتال کننده: نینا پویان

جامعه و انقلاب

کاوشی در مسائل انقلاب (بزبان ساده)

۱ - جامعه چیست؟

م. ایمانی راد

* جامعه و انقلاب ۱- جامعه چیست ؟

* نویسنده: م. ایمانی راد

* شهریور ۱۳۵۹

* حق چاپ برای نویسنده محفوظ است .

* طرح از غلامرضا ماهروی

تقدیم برای تغییر

مقدمه

حرکت عظیم مردم ایران در سالهای ۵۷ و ۵۸ و پیروزی قهرمانانه مردم ایران در مقابل رژیم پوسیده پهلوی ذهن تازه و جهنده بسیاری از جوانان ما را به این مسئله مشغول کرد که چرا در ایران انقلاب شد. هر کسی به نوع و سلیقه و فهم خودش حرکت بی سابقه مردم را توضیح میداد و عاملی و یا عواملی را برای وقوع انقلاب جستجو میکرد.

انقلاب همچنین جامعه ما را تکان داد و موجب گشت که زندگی بسیاری از مردم چه در جهت رفاه و یا خرابی دچار تحول شود. همین تغییر ناگهانی در فکر و زندگی مردم آنها را وادار کرد تا نسبت به این پدیده بیشتر و بهتر بیندیشند تا بتوانند عامل و ریشه اصلی این تحول را در زندگی جامعه‌اش پیدا کنند. مخصوصاً " این که روز بروز مردم انقلابی‌تر و ذهن جوانان کنجکاوتر میشود و نیاز مبرم به جوابگوئی به کنجکاوای جوانان حس میشود. مسائل و ریشه‌های انقلاب نیز به حتم جایی در کنجکاوای جوانان باز کرده است.

از اینرو اقدام به انتشار یک سری کتاب به نام "جامعه و انقلاب" شد که مسائل انقلاب را به زبان ساده برای جوانان بازگو کند. این سری در چند کتاب جداگانه به شما عرضه میشود و کتابی که در دست دارید یک قسمت از این سری میباشد.

از طرف دیگر نهایت سعی نویسنده بیان حقایق علمی جامعه بزبان ساده و قابل لمس جوانان میباشد. این حقایق علمی و تاریخی را که عنوان کردن آنها هدف اصلی این کتاب است مختصراً" به این شرح هستند.

۱ - کلیه عوامل یک جامعه چه فرهنگی چه اقتصادی، چه سیاسی و چه مذهبی بهم ربط دارند و هیچیک بدون ارتباط با کل جامعه و شرایط اجتماعی - اقتصادی آن جامعه بوجود نیامده و نخواهند آمد.

۲ - سیاست از زندگی و درس ماجدا نیست. بدون آشنائی با مسائل سیاسی و مسائل مربوط به دولت و طبقات جامعه یکنفر در نا آگاهی به سر میبرد و نمیداند که از نتیجه زحمات اوچه کسی استفاده میکند. لذا مهمترین مسئله زندگی انسانها آگاهی سیاسی و اجتماعی آنان میباشد.

۳ - تأکید روی حرکت و بطور کلی "عمل". بدون عمل هیچ نیروئی و پدیده‌های شکل نمیگیرد و هر پدیده‌ای که در جوامع بشری بوجود می‌آید نتیجه اجتماعی زندگی کردن آنها و عمل اجتماعی آنان است. از اینرو کتاب حاضر کتابی که جنبه تئوریک داشته باشد نبوده و رهنمودی است برای عمل (پراتیک) صحیحتر.

۴ - یک انقلاب مسئله‌ای نیست که خواست کسی در آن دست داشته باشد.

انقلاب ثمره یک جامعه استثمارگر و طبقاتی است. از اینرو دلایل انقلاب را باید اساساً "در زمینه اقتصادی و اجتماعی انسانها جستجو کرد و نه در فکری که در ذهن آنها میگذرد. به بیان دیگر انقلاب محصول ذهنی افراد یک جامعه نبوده بلکه ثمره شرایط اجتماعی و اقتصادی یک جامعه است.

وبالآخره این سری کتاب را برای کسانی مینویسیم و به کسانی تقدیم میکنیم که معتقد به تغییر در جامعه هستند و میدانیم که هیچ تغییری بدون شناخت و آگاهی میسر نیست. اگر جامعه را و دلایل وقوع انقلابات را شناسیم و بخواهیم جامعه را تغییر و حرکت دهیم درست مثل این میماند که شبانه سوار ماشینی شده‌ایم که چراغ ندارد. یعنی حرکت میکنیم ولی نمیدانیم به کجا و نتیجتاً "هرج و مرج به دنبال دارد. ولی از طرف دیگر اگر فقط بشناسیم و دست به تغییر و حرکت نزنیم باز هم مثل ماشینی میمانیم که چراغهای نورانی دارد ولی از جایش تکان نمیخورد. یعنی مسیر را روشن میکند ولی از آن استفاده نمیکند و ایستا است. به بیان دیگر حرکت بدون آگاهی هرج و مرج تولید میکند و آگاهی بدون حرکت موجب توقف میشود.

از اینرو در قبال مسئولیت خطیری که در مورد جامعه و توده‌های تحت ستم بر عهده جوانان ما گذارده شده است هم باید تئوری خود را غنی کنیم و هم حرکت مؤثر داشته باشیم. بدون تئوری و شناخت حرکت نکنیم و همیشه حرکت خود را در جهت تغییر و بهتر ساختن جامعه بر اساس یک تئوری علمی پایه ریزی کنیم و بالاخره بدانیم که

شناخت انقلاب در یک اجتماع بدون شناخت از آن اجتماع غیرممکن است .
از این رو در صورتیکه بخواهیم انقلاب اجتماعی را در جوامع بشری توضیح دهیم
نیاز به شناختن اجتماع داریم . یعنی تا جامعه را شناسیم نمیتوانیم انقلاب را
که یک تحول بزرگ اجتماعی است بشناسیم . بر این اساس کتاب حاضر را به
شناخت اجتماع تخصیص داده‌ایم . در این قسمت کوشش شده است که اصول
عام حاکم بر انسانها و اجتماعات بشری ، نحوه زندگی اجتماعی آنها و نیازهای
مادی و معنوی انسانها بررسی شود و جامعه بطور علمی تعریف شود .

جامعه چیست؟

جامعه چیست

جامعه شناسان مختلف هر یک به شیوه خود و بر اساس تجربیات خود جامعه را به طرق گوناگون تعریف کرده‌اند و عواملی را که در بوجود آمدن جامعه مهم هستند بر شمرده‌اند. در این میان اکثر جامعه شناسان بر این عقیده هستند که یک بعد از زندگی انسانها مهم و تعیین کننده‌تر از سایر ابعاد زندگی ما است. یعنی یک بعد است که جامعه را به شکل فعلی درآورده و جامعه را دچار تحول میکند. برای مثال امیل درکهم جامعه‌شناس معروف فرانسوی میگوید که خصوصیت جمع‌گرایی و اجتماعی بودن انسانها سایر خصوصیات و فرهنگ انسانها و اجتماع را بوجود آورده است. یعنی خصوصیت جمع‌گرایی مهمترین بعد از فرهنگ انسان از نظر درکهم میباشد. جامعه‌شناسان دیگری روی بعد قدرت و یازور تکیه کرده‌اند و عنوان میکنند که زور و قدرت اساس هر جامعه را تشکیل میدهد. یعنی بدون وجود قدرت و زور جامعه ناپایدار و از هم پاشیده میشود و این رابطه زور و قدرت است که انسانها را بهم پیوند داده است. وبلن جامعه‌شناس امریکائی صنعت و

تکنولوژی را در جوامع انسانی مهم و اساسی تشخیص می‌دهد و عنوان میکند که هیچ نهاد و سازمان یا فرهنگی از اجتماع بدون تغییر صنعت و تکنولوژی تغییر نمی‌کند. او یک بعد مادی یعنی تکنولوژی و رشد تکنولوژی را مهم تشخیص میدهد و ابزار علمی او برای توضیح اجتماع و تشریح تحولات اجتماعی فقط تکنولوژی است وی آنقدر روی این عامل تکیه میکند که بجای گفتن " اختراع مادر صنعت است " می‌گوید " صنعت مادر اختراع است " .

عقاید گوناگون که همه روزه در کتب مختلف می‌خوانیم و در بحث‌ها می‌شنویم ما را به این فکر فرو میبرد که عامل اساسی بوجود آمدن اجتماعات و تغییر و تحولات اجتماعی چیست؟ زور، جمع‌گرایی، تکنولوژی و یا عامل دیگری؟ واگر یکی از این عوامل مهم است جریان اهمیت و تأثیر آن از سایر شئون زندگی اجتماع چگونه است. و بالاخره در نهایت به یک سؤال می‌رسیم که اصلاً " جامعه چیست؟ در جواب این سؤال تعریف‌ها و بحث‌های زیادی شده است. ساده‌ترین تعریفی که به فکر هر کسی خطور میکند این است که " جامعه پدیده‌ای است که از مجموعه افرادی که با هم زندگی میکند تشکیل شده باشد " ولی چند لحظه بعد این سؤال به ذهنتان خطور میکند که چرا مردم گرد هم می‌آیند. شاید جواب بدهید " برای اینکه باید با هم زندگی کنند و همدیگر را دوست داشته باشند ". آیا خود شما نمی‌پرسید که چرا انسانها باید با هم زندگی کنند؟ راستی چرا همدیگر را دوست دارند؟ پس اگر مردم همدیگر را در یک لحظه دوست دارند پس چرا در لحظه‌ای دیگر همدیگر را می‌کشند؟ پس دلیل جنگ‌های خونین تاریخی چیست؟ پس چرا اشخاصی مثل انقلابیون

از یکطرف با محبت‌ترین و انسان‌ترین موجودات هستند ولی در مکان و صحنه‌ای دیگر بروی اشخاص دیگری آتش می‌گشایند و حتی جانشان را بر سر این کار می‌گذارند؟ ولی باز به سؤال اول برمیگردیم که چرا انسانها با هم زندگی می‌کنند؟ این یکی از مهمترین سئوالهائی است که اگر کسی جوابش را بیابد مسلماً " و مطمئناً " میتواند جواب سئوالهای جالب و مشکل بالا را بدرستی و به آسانی بدهد. پس قبل از اینکه به تعریف جامعه برسیم مشخص کنیم که چرا انسانها با هم زندگی میکنند.

چرا انسانها با هم زندگی میکنند.

بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی گفته‌اند که انسان موجودی است اجتماعی و یا طبیعت انسان اجتماع‌گرا است. یعنی همیشه و طبیعتاً " میل دارد که در اجتماع زندگی کند و چون این در طبیعت و سرشت انسان نهفته است بدون آن انسان میمیرد. درست مثل غذا خوردن. به این طریق مدت چند هزار سال است که انسان با پذیرفتن این اصل که موجودی اجتماعی است از یافتن و کشف علل این موضوع سر باز زده است و تا چند سال پیش نمیدانست و هنوز کشف نکرده بود که چرا انسان اجتماعی است و چرا انسانها با همدیگر در اجتماعات زندگی میکنند. ممکن است سؤال بچگانه و جوابش آسان بنظر برسد. ولی وقتی به عمق جامعه و روابط حاکم بر هر جامعه رفتیم میتوانیم تشخیص بدهیم که دانستن و کشف این موضوع چقدر در زندگی و طرز تفکر ما اهمیت دارد. از اینرو برای شناخت جامعه و علل اجتماعی زندگی کردن انسانها از یک مثال قابل درک و ساده شروع میکنیم. بر اساس آن به یک تعریف جامع از جامعه می‌رسیم.

یک نمونه از زندگی روزمره خود را مثال می‌زنیم: فرض کنید یک شخص تصمیم بگیرد زندگی خود را منفرد و جدا از جامعه بچرخاند. صبح که از خواب برمیخیزد لباسش را می‌پوشد. یکدفعه این فکر به مغزش خطور می‌کند که لباسش از کجا آمده؟ اینرا خیاط دوخته پس من باید به جامعه‌ام متکی نباشم و جدا زندگی کنم و باید لباسم را خودم بدوزم. پیش خود فکر می‌کنم به چه چیزی احتیاج دارم. اول پارچه. دوم وسائل دوخت. سوم مهارت دوزندگی. ولی از کجا؟ پارچه را باید از پارچه فروش بخرم و وسائل را از یک کارگاه و یا فروشگاه و درس دوزندگی را در یک آموزشگاه. ولی مثل اینکه باز سر و کارم با جامعه است. ولی باز امیدی است. چون خودم پارچه درست می‌کنم و بدون دستگاه میتوانم فعلاً "یک پوشش درست کنم. لذا به پنبه برای درست کردن پارچه احتیاج دارم. پنبه از کجا؟ از کارخانه پنبه ریزی باز هم اجتماع. باز هم با جامعه کار دارم. حال فرض کنید که از خیر لباس بگذریم و دوستان را مشغول صبحانه خوردن کنیم. وسائل لازم: فنجان، چای، نان و پنیر. همه این وسائل را جامعه در اختیار من گذاشته و باید خودم آنها را تهیه کنم. ولی باز سئوالهای اول. از کجا؟ چطور؟ چگونه؟ و بالاخره کار به جایی میرسد که دوست ما مجبور است قبول کند که به جامعه وابسته است. چه بخواد و چه نخواهد. در این صورت و با توجه به این مثال به یک اصل مهم در زندگی اجتماعی دست پیدا خواهیم کرد و آن دلیل بهم پیوستگی انسانها است. یعنی "نیاز به زندگی کردن". چون اگر بخواهیم زندگی کنیم باید با هم و اجتماعی زندگی کنیم و اگر نخواهیم بزودی خواهیم مرد. ولی این نیاز به زندگی کردن در کدام بعد از زندگی ایجاد میشود؟ اول از نیاز اقتصادی. یعنی اساسی‌ترین

نیازی که انسانها به همدیگر دارند نیاز اقتصادی آنها است. همچنان که در مثال بالا دیدیم یکنفر حتی نمیتواند ابتدائی ترین نیاز زندگیش را بدون کمک اجتماع انجام بدهد. این نیاز به پیوستگی انسانها در تمام دوره‌های تاریخ بشر به چشم می‌خورد و در هر جامعه‌ای چه طبقاتی و چه بی طبقه انسانها به هم نیاز دارند. مثلاً "در جامعه‌های ابتدائی و اولیه که هنوز دولتها بوجود نیامده بودند مردم یک قبیله غذایشان را از کشتن حیوانات بدست می‌آوردند ولی یکنفر هیچ وقت نمیتوانست یک حیوان را بکشد و غذایش را تأمین کند. آنها مجبور بودند با هم به شکار حیوانات بروند تا بتوانند بهتر و بیشتر شکار کنند و زنده بمانند. بعد شکار را قسمت میکردند و با هم می‌خوردند. از اینرو مجبور شدند در یک محل با هم زندگی کنند و زندگی خود را با هم بگذرانند. ولی آیا این خواست خودشان بود و آیا آنها بدلیل دوست داشتن همدیگر با هم زندگی می‌کردند؟ میدانیم که هیچکدام صحیح نیست و تنها دلیل اجتماعی شدن زندگی، نیاز اقتصادی آنها بود. آنها مجبور بودند برای تأمین حوایج زندگی خود با هم زندگی کنند.

یک قدم جلوتر بیائیم و پا به دوران بردگی و برده داری بگذاریم. مثلاً "فرعون را بیاد بیاورید. او چگونه میتواندست قرضهای با شکوه و اهرام ثلاثه مصر را بسازد و چگونه میتواندست خرمن خرمن محصول گندم را برداشت کند. آیا بدون وجود برده‌ها و بدون استثمار وحشیانه برده‌ها هیچ گاه میتواندست چنان زندگی مرفهی برای خود بسازد. و از طرف دیگر آیا بردگان میتوانند تن به استثمار ندهند. اولاً "نمیتوانستند و ثانیاً" اگر می‌توانستند قادر نبودند بتنهائی و دور از اجتماع نیازهای خود را برآورده سازند. از اینرو اجباراً "برای زنده ماندن

مجبور به بردگی می شدند. یعنی از یکطرف فرعون به بردگان نیاز داشت و از طرف دیگر بردگان به فرعون. و این شیوه اقتصادی دوران برده داری بود که چنین امری را اجتناب ناپذیر میکرد. یعنی مهمترین عاملی که برده داران و بردگان را در یک جامعه گرد هم می آورد و انسانها را در عین استثمار کردن بهم پیوند میدهد نیاز اقتصادی آنان در اصل و سایر نیازهای اجتماعی آنان بود.

جوامع کنونی را در نظر بگیرید هیچ از خود سؤال کرده اید که کارگر با اینکه میداند استثمار میشود چرا باز میرود و کارگر میشود و برای یک گردن کلفت کار میکند؟ دلیلش فقط احتیاج به پول برای زندگی کردن است. و اگر کار نکند پول در نمی آورد و اگر پول در نیاورد نمیتواند خانواده اش را سیر کند. پس مجبور میشود به کار اجتماعی و فروش کارش تن در بدهد. او به جامعه نیاز دارد. از طرف دیگر سرمایه دار هم بدون کارگر نمیتواند زندگی کند. تا کارگر نباشد او هم نمیتواند به این صورت زندگی کند. پس سرمایه دار هم مثل کارگر به سختی به جامعه وابسته است. این وابستگی ها و این اجتماعی زندگی کردنها همه دارای یک اصل عام هستند که ما این اصل را در تعریفمان از جامعه جای میدهیم و آن اینست که:

" انسانها به خاطر برآوردن نیازهای اقتصادی شان مجبور به زندگی کردن بایکدیگر هستند."

حال پس از روشن شدن این اصل مهم و ساده زندگی بشری میتوانیم بهتر جامعه را ببینیم و آنرا تعریف کنیم. ولی برای تعریف جامعه به روشن شدن یک مسئله مهم دیگر نیاز داریم و آن اینست که این نیازهای اقتصادی چگونه تأمین میشوند و مردمان درون هر کشور چگونه کسب روزی میکنند و از چه راهی زندگی

خود را میگذرانند. لذا بحث خود را با این سؤال که نیازهای انسان بخصوص نیازهای اقتصادی انسانهای یک جامعه چطور تأمین میشود ادامه میدهیم.

" نیاز اقتصادی انسانها چطور تأمین میشود "

میدانیم که انسانها هر روز قبل از اینکه کارشان را شروع کنند به غذا احتیاج دارند و بدون داشتن و خوردن این غذا قادر به انجام هیچ کاری نیستند. پس شرط اول و شرط قبلی برای کلیه فعالیتهای انسان اینست که چیزی داشته باشد بخورد. نیازهای دیگر پوشاک و مسکن است که ایندو هم جزء نیازهای اقتصادی یک انسان می باشد. مهم بودن این مسئله بر همه کس روشن است و تنها مسئلهای که شاید برای بعضی جوانها مشخص نباشد چگونگی تأمین این نیازهای اقتصادی است. برای مثال هیچ فکر کرده اید که کتابی را که الان دارید میخوانید چطور تهیه شده است و در تهیه این کتاب چه کسانی دست دارند و شما با خواندن این کتاب زندگی اقتصادی چند نفر را چرخانده اید. برای مثال زندگی کارگران کاغذ سازی، کارگران چاپ، فروشنده کتاب، نویسنده کتاب و ... را. یعنی شما با خرید این کتاب در چرخاندن زندگی صدها انسان شرکت کرده اید. ولی شما پول کتاب را از کجا آورده اید؟ یا خود کار کرده اید و یا پدرتان. شاید پدرتان خودش کارگر چاپ باشد. در اینصورت شما با پول پدرتان زندگی پدرتان را به چرخش درمی آورید البته این مسئله موقعی صادق است که در مورد کل جامعه صحبت کنیم. یعنی چرخش اقتصاد نه فقط از پول شما بلکه از پول سایر اشخاصی تأمین میشود که در خریدن این کتاب سهمینند. پس معلوم است که نیازهای اقتصادی ما از خرید

و فروش و کار کردن تأمین می‌شود. ولی خود مسئله خرید و فروش بدون اینکه کالائی در بین باشد آیا دارای مفهوم است؟ نه! پس این کالا است که انسانها را ملزم به خرید و فروش میکند و کسانیکه در ساختن و پرداختن کالاهای یک اجتماع شرکت دارند عوامل اساسی تولید یک جامعه هستند. حال این کالا میتواند هر چیزی باشد. یعنی هر چیزی که ما روزانه با آن سر و کار داریم و نیروی کار انسانی برای ساختنش بکار رفته باشد کالا است. مثلاً "یک ماشین، سبزی، روزنامه، پنیر و یا همین کتاب همگی کالا هستند چون دارای دو خصوصیت هستند: ۱- نیروی کار انسانی برای ساختن آنها بکار رفته است و ۲- چیزی است که برای زندگی کردن انسانها و برآوردن نیاز آنها ساخته شده است. مثلاً "یک ماشین را اولاً" کارگران زیادی ساخته‌اند و ثانیاً "برای رفاه و زندگی انسانها ساخته شده است. پس ماشین یک کالا است. از اینرو گردش کالاها و استفاده آنها یک جریان پیچیده است که مهمترین عاملش را همان تولید کنندگان کالا تشکیل میدهند. اینها که هستند؟ کارگران در جوامع سرمایه‌داری کنونی. اینها کارگران و زحمتکشان هستند که تمام کالاها را میسازند. این کالاها در کارخانجات کارگاهها و مکانهای مختلف ساخته میشود و به جامعه عرضه میشود. در این جریان تولیدی است که نیاز کلیه افراد یک جامعه تأمین میشود. ولی چگونه ملیون‌ها انسان بدون هرج و مرج به زندگی روزانه میپردازند و چه عاملی باعث میشود که خطوط تولیدی، مسئولیتها و تخصصها درهم نریزند و هرج و مرج در اجتماع تولید نشود؟ این تقسیم کار است. بوسیله تقسیم کار در جامعه است که انسانها میدانند چکار کنند و روزانه به چه کاری مشغول شوند و از طریق تقسیم کار است که انسانها با توجه به کاری که می-

کنند به گروه‌های مختلف تقسیم میشوند و هر یک نامی میگیرند. مثل کارمندان: کسانی که کار دفتری می‌کنند. کارگران: کسانی که کار دستی میکنند. معلمان: کسانی که درس میدهند و آشپزان: کسانی که کار آشپزی میکنند. پس تمام نام‌هایی که ما به اشخاص مختلف میدهیم و آنها را طبقه بندی می‌کنیم فقط بر اساس نقش آنها در اقتصاد جامعه و یا به بیان دیگر طریقی است که آنها امرار معاش میکنند. تقسیم کار در هر جامعه نشان دهنده رشد اقتصاد یک جامعه و چگونگی شیوه زندگی کردن یک جامعه است و هر چه تقسیم کار بیشتر باشد می‌توانیم نتیجه بگیریم که اقتصاد آن جامعه پیشرفته‌تر است. مثلاً "دوران قاجاریه را در نظر بگیرید. تخصص علم پزشکی آنقدر کم بود که هر دکتر تمام بیماری‌های درونی و بیرونی بیمارانش را معالجه میکرد. ولی در زمان حاضر برای درمان معده - گوش - چشم و ... باید به دکترهای مختلف با تخصصهای مختلف مراجعه کنید. به این می‌گویند رشد تقسیم کار و یا رشد اقتصاد جامعه. پس تقسیم کار و شبکه تقسیم کار در یک جامع عامل اساسی است که از طریق آن انسانها نیاز خود را برآورده میکنند. از یکطرف که تقسیم کار کانالی میشود که انسانها زندگی خود را بچرخانند از طرف دیگر زنجیر پای آنان میشود و آنان را به خود وابسته می‌کند بطوری که یک شخص مجبور است چند سال در یک نقطه از تقسیم کار جامعه وارد شود. او مجبور است که این کار را بکند و اگر نکند نمیتواند به زندگی خود ادامه دهد. یک کارگر تا آخر عمرش معمولاً کارگر میماند و یک دکاندار هم همینطور. در این میان فقط اندک اشخاصی هستند که یارای عوض کردن جای خود را در سیستم اقتصادی و تقسیم کار اجتماع دارند و بقیه مجبورند تا آخر عمر اسیر تقسیم کار اجتماعی باشند.

با توجه به حقایق فوق حالا میتوانیم به سؤال خود که " نیاز اقتصادی انسانها چطور تأمین میشود؟ " پاسخ گوئیم: انسانها نیاز اقتصادی خود را از طریق قوانین پیچیده اقتصادی و تقسیم کار موجود در جامعه تأمین میکنند و هر انسانی که بخواهد زنده بماند باید در تقسیم کار جامعه وارد شود و از این طریق امرار معاش کند.

اکنون با در نظر گرفتن مسائل فوق و با توجه به اصول عام گفته شده میتوانیم به تعریف جامعی از جامعه برسیم و آن را در حد ممکن در چند سطر تعریف کنیم:

" جامعه یک کیفیت است که تشکیل شده است از مجموعه افرادی که بر اساس نیاز اقتصادی‌اشان در تقسیم کار جامعه وارد شده‌اند و زندگی خود را از طریق شیوه تولید مسلط در جامعه میگذرانند. انسانهای یک جامعه با وارد شدن در تقسیم کار جامعه مجبور به ایجاد روابط مختلفی هستند که این روابط کم‌کم موجب بوجود آمدن سایر پدیده‌های اجتماعی میشود."

از تعریف فوق برای شناخت جامعه نتیجه‌گیری‌های زیر را میکنیم.

۱ - جامعه یک کیفیت است و نه یک کمیت. بدین معنی که جامعه مجموعه جبری انسانهایی که در آن جامعه زندگی میکنند نیست. مثلاً نمیتوانیم بگوئیم که جامعه ایران برابر است با ۳۵ میلیون نفر انسان. یعنی این ۳۵ میلیون انسان با زندگی اجتماعی و اقتصادی خود وارد بسیاری روابط میشوند که وجود این روابط بین انسانها یک کیفیت و شکل بخصوص به انسانها میدهد. روزها به خیابانهای تهران بروید، هر کسی به کاری مشغول است و رابطهای اقتصادی و یا اجتماعی با

دیگران دارد. و رویهم رفته جامعه تهران را تشکیل میدهند. این یک کیفیت است. ولی حالا فرض کنید که کلیه مردم تهران در کویر لوت جمع شوند. آنها دیگر یک جامعه تشکیل نمیدهند. چون هیچ رابطه مشخص اجتماعی و اقتصادی با هم ندارند و فقط در آنجا مجموعه‌ای از افراد هستند. یعنی یک کمیت هستند.

۲- این نیاز اقتصادی انسانها و نیاز آنها به زنده ماندن است که انسانها را مجبور به زندگی اجتماعی با همدیگر کرده است.

۳- انسانها از طریق تقسیم کار جامعه وارد زندگی اجتماعی خود میشوند و از این طریق زندگی خود را میچرخانند.

۴- اساسی‌ترین روابط بین انسانها رابطه اقتصادی انسانها است. ولی برای داشتن روابط اقتصادی انسانها مجبورند روابط دوستانه علمی، دینی و غیره با هم داشته باشند که سایر این روابط از روابط اقتصادی زائیده شده‌اند و حالت تبعی و ثانوی دارند.

۵- پدیده‌های اجتماعی در هر جامعه بطور مستقیم بستگی به تقسیم کار در آن جامعه و چگونگی امرار معاش انسانهای آن جامعه دارد. چگونگی امرار معاش انسانها و پدیده‌های اجتماعی در سازمانها و نهادهای مختلف اجتماعی شکل میگیرند که ساختمان یک جامعه را تشکیل میدهند.

تعریف بالا و اصول عامی که در یک جامعه شناختیم رویهم رفته یک بحث

کلی میباشد و ما را کاملاً " در جریان چگونگی حرکات انسانها و روابط انسانها با یکدیگر قرار نمیدهد.

دانستن این موضوع که عامل اصلی زندگی اجتماعی انسانها برآوردن نیاز

اقتصادی‌اشان است با اینکه مطلب مهمی است ولی بسیاری از مسائل را برای ما

پوشیده نگاه میدارد مثلاً " این سئوالها ممکن است پیش بیاید که آیا انسان فقط

بخاطر نیاز اقتصادی‌اش زندگی میکند؟ پس سایر روابطی که انسانها به جز روابط اقتصادی با هم دارند از کجا ناشی میشود؟ پس درستی، محبت و انسانیت و سایر صفتهای انسانی از کجا پیدا شدند؟ این سئوالها و سئوالهای مشابه فراوانی وجود دارد که آنها را نمیتوان با خلاصه کردن بحث بالا جواب داد. لذا نیاز به شناخت بیشتر از اجتماع پیدا میکنیم که این شناخت را میتوانیم با دانستن اجزاء تشکیل دهنده یک جامعه بهتر و کاملتر کنیم. لذا جامعه را بهتر و بیشتر میشکافیم تا بیشتر به عمق مسائل اجتماعی و روابط اجتماعی پی ببریم و از این طریق بتوانیم خود، دیگران و بطور کلی جامعه را بشناسیم. و رهنمودی باشد برای بهتر شناختن انقلاباتی که در یک جامعه بوقوع میپیوندد.

جامعه از چه عواملی تشکیل میشود

غالبا " در گفتگوهای روزمره در مورد جامعه صحبت از طبقه و طبقات اجتماعی میشود و همیشه جوامع بشری را به دو طبقه تقسیم بندی کرده اند . البته هر کسی بنا به نظر و بینش خودش طبقه را تعریف میکند و جامعه را بوسیله برخورد طبقات تجزیه و تحلیل میکند . ولی در کلیه تعریفهایی که از " طبقه " شده است یک عامل در همه مشترک است و آن اینست که طبقه مهمترین و بزرگترین جزء اجتماعات بشری بوده و هست . چه در تاریخ و چه در جوامع کنونی همیشه صحبت از بالای شهر و پائین شهر - دارا و ندار و غیره میباشد که همگی حاکی از وجود دو دسته از مردم هستند که بر اساس طرز زندگی و طرز تفکرشان به دو دسته تقسیم شده اند که هر کدام یک طبقه را تشکیل میدهند . ولی مطلب به این سادگی نیست و برای تقسیم بندی مردم به دو طبقه متمایز نیاز به یک ابزار علمی و دقیق داریم که بتوانیم بر اساس آن انسانها را از همدیگر جدا و دارا را از ندار - خوب را از بد - انقلابی را از ارتجاعی و محکوم را از حاکم تشخیص دهیم . یعنی باید دنبال عامل ریشهای

برویم که وجود طبقات در گرو وجود آن است و بدون آن طبقات وجود ندارند. این عامل چیست؟ شاید اولین حدستان پول تو جیبی و درآمد و یا ملک و املاک یک شخص باشد و شاید طرز فکر او وی را در یکی از طبقات اجتماعی جای دهد. بسیاری از جامعه شناسان طرز مصرف اشخاص را معیار تشخیص طبقات آنها در نظر گرفته‌اند. یعنی کسانی که زیاد مصرف میکنند جزو طبقه بالا و کسانی که در محرومیت مصرفی هستند جزو طبقه پائین هستند. این تعریف غلط نیست. ولی درست هم نیست. چون از یک طرف مصرف تا حدودی به طبقه یک نفر ربط دارد ولی از طرف دیگر مصرف تنها معیار تشخیص طبقات نیست. چون سؤال پیش می‌آید که چرا یک نفر بیشتر مصرف میکند و یک نفر کمتر؟ شاید بخاطر اختلاف درآمد، ولی ریشه اختلاف درآمد در کجاست؟ جواب به این سؤال معیار ما را هم برای تشخیص طبقات مشخص میکند. لذا برای درک علمی از طبقه ابتدا تعریف طبقه را می‌آوریم و بعد به جزئیات آن می‌پردازیم.

" طبقه کیفیتی است مرکب از انسانهایی که روابط مشخصی با ابزار تولیدی و بطور کلی با شیوه تولیدی جامعه دارند و از طریق رابطه-شان با ابزار و شیوه تولیدی جامعه مکانشان در اجتماع و همچنین سهمی که از ثروت جامعه می‌برند مشخص میشود، "

در تعریف فوق نکات زیر از اهمیت خاصی برخوردارند:

- ۱ - طبقه هم مثل جامعه یک کیفیت است و نه یک کمیت.
- ۲ - رابطه یک فرد یا یک گروه با ابزار تولیدی و شیوه تولیدی، یک جامعه، طبقه، شخص، با آن گروه مشخص میکند.

- ۳ - طبقه یک شخص مکان و جایگاه او را در جامعه مشخص میکند .
 ۴ - طبقه یک شخص سهمی را که وی از ثروت اجتماع میبرد مشخص میکند .

با نگاهی به نکات فوق مسائل و مفاهیم متفاوتی مورد سؤال قرار میگیرد که بدون روشن کردن آنها نمیتوانیم بطور کلی تعریف و درک مشخصی از طبقه داشته باشیم . بنابراین برای روشن شدن معنی طبقه مجبوریم تعریف جامعی از ابزار تولیدی روابط تولیدی و شیوه تولیدی یک جامعه بکنیم .

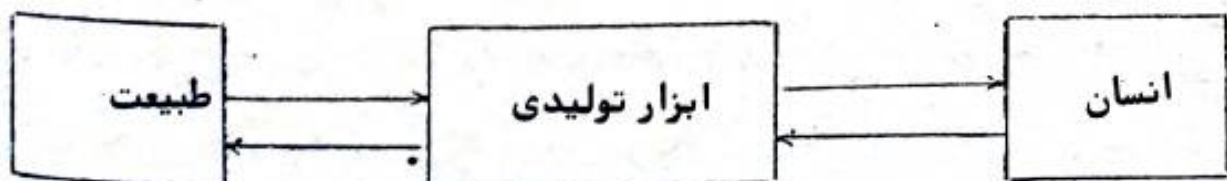
ابزار تولیدی . گفتیم که انسانها برای برآوردن نیازهای اقتصادیشان گرد هم آمدند و زندگی اجتماعی بزرگی را تشکیل دادند و همچنین توضیح دادیم که انسانها در یک جامعه از طریق تقسیم کار در آن جامعه زندگی خود را میچرخانند . و امرار معاش میکنند . ولی توضیح ندادیم که با چه وسیله‌ای؟

ابزار تولیدی وسائلی هستند که توسط آنها عوامل تولید (یعنی کارگران و سایر زحمتکشان) کالاهای مصرفی یک جامعه را میسازند و همانطور که از نام ابزار تولیدی پیداست وسائلی هستند که در یک جامعه با آنها تولید میکنند . لذا بدون ابزار تولیدی هیچ نوع کالائی تولید نمیشود و مردم قادر به زندگی نیستند ، ابزار تولیدی در طول زمانهای مختلف تاریخی و مکانهای مختلف جغرافیائی فرقه‌های بسیاری دارند و از همدیگر متمایزند . ولی یک چیز در همه آنها در هر زمان و در هر مکان مشترک است و آن اینست که همه آنها برای برآوردن نیازهای اقتصادی و زنده ماندن انسانها بکار گرفته شده‌اند و بکار گرفته میشوند . مثلاً " در قبایل

ابتدائی سنگ و کمانی که برای کشتن حیوانات بکار برده میشد ابزار تولید بود و در جوامع سرمایه‌داری کنونی ماشینهای تولیدی بزرگ، ساختمانها، راهها و کارخانجات بزرگ ابزار تولیدی هستند. ابزار تولیدی در هر جامعه‌ای که متکاملتر باشد اقتصاد آن جامعه پیشرفته‌تر است و مردم آن جامعه در رفاه بیشتری زندگی میکنند. از اینرو وسائل تولیدی زمان سرمایه‌داری از زمان فئودالی پیشرفته‌تر است. برای مثال برای شخم زدن زمین بجای بیل (که در جوامع فئودالی مرسوم بود) از تراکتور و ماشینهای پیشرفته‌تر (که در جوامع سرمایه‌داری مرسوم است) استفاده میکنند و این یعنی تکامل ابزار تولید و نتیجتاً "یعنی رفاه بیشتر کشاورزان (البته باید به رابطه تولیدی هم توجه کنیم که بعداً توضیح داده خواهد شد)

از اینرو هر چند که ابزار تولید یگانه عامل مهم اقتصادی یک جامعه نیست ولی از عوامل و عناصر مهم هر جامعه‌ای میباشد و رشد فعالیت‌های بدنی و فکری تا حدود زیادی بستگی به رشد ابزار کار و ابزار تولید یک جامعه دارد.

از طرف دیگر ابزار تولیدی وسائلی هستند که انسان بوسیله آنها با طبیعت می‌جنگد و بر طبیعت غالب میشود. و به بیان دیگر ابزار تولیدی واسطه بین انسان و طبیعت است و یک رابطه دو طرفه بین اینها است. یعنی طبیعت مواد لازم را برای ساختن ابزار تولیدی در اختیار ما میگذارد (مثلاً آهن برای ساختن ابزار آلات)



و ما بوسیله این ابزار ساخته شده به جنگ طبیعت رفته و طبیعت را دگرگون میکنیم (مثلاً "سد میسازیم). این رابطه دو طرفه بین انسانها و ابزار تولیدی نیز وجود دارد. چون انسان ابزار تولیدی را به وسیله موادی که طبیعت در اختیارش میگذارد میسازد و همین ابزار تولیدی روی طرز زندگی - شیوه برخورد و طرز فکر انسانها اثر متقابل میگذارد. مثلاً "هواپیما از جمله ابزار است که انسان برای غلبه بر طبیعت ساخته. این وسیله میتواند قیافانوسهای بزرگی را که طبیعت بر سر راه انسان نهاده چند ساعت بپیماید و انسان را به مقصد خود برساند ولی با اینکه هواپیما ساخته خود بشر است ولی متقابلاً "روی زندگی بشر تأثیر میگذارد و یک سری قوانین و آداب و رسوم برای انسانهاییکه از هواپیما استفاده میکنند بوجود میآورد.

شیوه تولیدی

به زبان ساده و کلی شیوه تولیدی طریقه و یا روش بدست آوردن مواد و وسائل برای برآوردن نیازهای بشری است. شیوه تولیدی مشخص میکند که در یک اجتماع انسانها نیازهای اقتصادی خود را چگونه بدست میآورند. مثلاً "در جوامع قدیمی و عقب نگه داشته شده شیوه تولیدی کشاورزی و یافتنودالی بوده است (مثل ایران در زمان قاجار) و در جوامع پیشرفته دیگری شیوه تولیدی سرمایه داری است (مثل ایران و بسیاری از کشورهای دیگر در حال حاضر). در جوامعی که شیوه تولیدی اشان کشاورزی است اکثر مردم از این طریق امرار معاش میکنند و در مورد دوم اکثر مردم تحت روابط و سازمانهای سرمایه داری امرار معاش میکنند. البته وقتی میگوئیم شیوه تولیدی یک جامعه سرمایه داری است این دلیل نمیشود که

کلیه مردم تحت روابط سرمایه داری زندگی میکنند. بلکه امکان دارد شیوه‌های تولیدی دیگری در کشور موجود باشد. مثلاً "در ایران که شیوه تولیدی اش سرمایه داری است شیوه‌های تولیدی دیگری به چشم می‌خورد. برای مثال ایلها و اقلیتهای فرهنگی در ایران بعضی‌ها بشکل شبانی (شیوه تولید ابتدائی) و بعضی‌ها از طریق فئودالی و یا کشاورزی زندگی خود را می‌گذرانند. در شمال ایران نیز شیوه تولیدی صیادی وجود دارد. حتی در بسیاری از روستاهای ایران هنوز روابط فئودالی وجود دارد. ولی مسئله مهم اینست که وجود شیوه‌های مختلف تولیدی در یک کشور دلیل عدم وجود یک شیوه تولیدی نیست. بلکه همیشه یک شیوه تولیدی غالب است. مثلاً "همانطور که گفتیم با وجودیکه در ایران شیوه‌های فئودالی شبانی - صیادی و غیره هنوز وجود دارد ولی شیوه تولیدی سرمایه داری از همه مهمتر و سایر طرق تولید را تحت شعاع قرار داده است. در این حالت می‌گوئیم "ایران یک کشور سرمایه داری است".

به زندگی روزانه خود توجه کنید و از خود سؤال کنید که کالاهائی که هر روز مصرف میکنید از کجای آیند. کفش از کارخانه کفش سازی. ماشین از کارخانه‌های عظیم ماشین سازی، کتاب از کارگاههای چاپ، لباس از کارخانهها و کارگاههای لباس و... در این کارخانجات از یک طرف کارگران مشغول تولید هستند و از طرف دیگر سرمایه‌داران با داشتن امتیاز "مالکیت وسائل تولید" نیروی کارگران را می‌دزدند و سود سرشاری به جیب می‌زنند. پس این سیستم سرمایه داری است و کالاهای تولید شده که ما هر روز استفاده می‌کنیم محصول شیوه تولیدی جامعه‌امان یعنی سرمایه داری است. ولی آیا در ۲۰۰ سال پیش هم کالاهای مصرفی ما توسط

کارخانجات عظیم ساخته میشد؟ نه؛ در ۲۰۰ سال پیش اصلاً "کارخانهای نبود". تمام وسائل مصرفی در دهکده‌های کوچک و خانه‌ها ساخته میشد و کشاورزی و زمینداری اقتصاد عمده جامعه را تشکیل میداد. یعنی هر کسی زمین داشت قدرت، زور و پول هم داشت و به آسانی دهقانان را استثمار میکرد. زندگی بیشتر مردم نه در کارخانه‌ها بلکه در دیمزارها و جویبارها کوهستانها و مکانهای قابل کشت سپری میشد و از پولی که از فئودال میگرفتند زندگی خود را سپری میکردند. در آن زمان شیوه تولیدی جامعه‌امان فئودالی بود.

حالا بهتر است از نظر علمی بررسی کنیم که شیوه تولیدی چیست و از چه عواملی تشکیل شده است. البته وقتی میگوئیم از نظر علمی نمی‌خواهیم مسئله را مشکل‌تر کنیم بلکه می‌خواهیم شیوه تولیدی را با مفاهیم کلی و عام توضیح دهیم تا بتوانیم جوامع مختلف کنونی و جوامع گذشته را بهتر بشناسیم. برای روشن شدن عوامل علمی شیوه تولیدی بهتر است مثال از جامعه سرمایه داری بزنیم که در آن زندگی میکنیم و بخوبی قابل لمس است.

کارخانه‌تومبیل سازی ایران ناسیونال را در نظر بگیرید؛ این کارخانه یک واحد تولیدی از شیوه تولیدی سرمایه‌داری ایران است. محصول و یا کالای تولیدی این واحد تولیدی ماشین است و عواملی که در تولید یک ماشین دخالت دارند از این قرار هستند (به اختصار).

۱- مواد اولیه: مواد و وسائل که برای ساختن یک ماشین مورد استفاده قرار میگیرد. مثل آهن، آلومینیم، شیشه و غیره. به این مواد که روی آنها کار انجام میگیرد موضوع کار میگویند.

۲- ابزار تولیدی: ابزار و دستگاههایی که مواد اولیه و یا موضوع کار بوسیله آنها به ماشین تبدیل میشود مثلاً " دستگاه سپر سازی، دستگاه درب سازی و وسائلی که برای رنگ زدن و غیره بکار میروند همچنین کارخانه‌ای که در آن کار میکنند.

۳- کارگران: برای اینکه بتوانند از دستگاهها و ابزار تولیدی استفاده کنند و مواد اولیه را به ماشین تبدیل کنند به چند کارگر احتیاج دارند که آنها با استفاده از ابزار روی موضوع کار کار کنند و آنها به ماشین مبدل کنند. این عوامل یعنی کارگران مهمترین عامل تولید ماشین هستند که نیروی محرکه و دینامیک اقتصاد یک کشور را در یک جامعه سرمایه داری تشکیل میدهند.

مجموعه عوامل ۱ و ۲ و ۳ را نیروهای مولده این کارخانه میگویند.

حال کارگاه کفش سازی ملی را در نظر میگیریم و عوامل فوق را خیلی مختصر

مینویسیم:

۱- مواد اولیه: چرم - چسب - لاستیک - پارچه ...

۲- ابزار تولیدی: ابزار دست کارگران - ماشینهای ته زنی - ماشینهای قالب زنی - کارخانه‌ای که در آن کار میکنند.

۳- کارگران: کارگرانی که بوسیله ابزار روی مواد کار میکنند.

اگر به واحدهای دیگر تولیدی هم سر بزنیم حتماً " این سه عامل را خواهیم

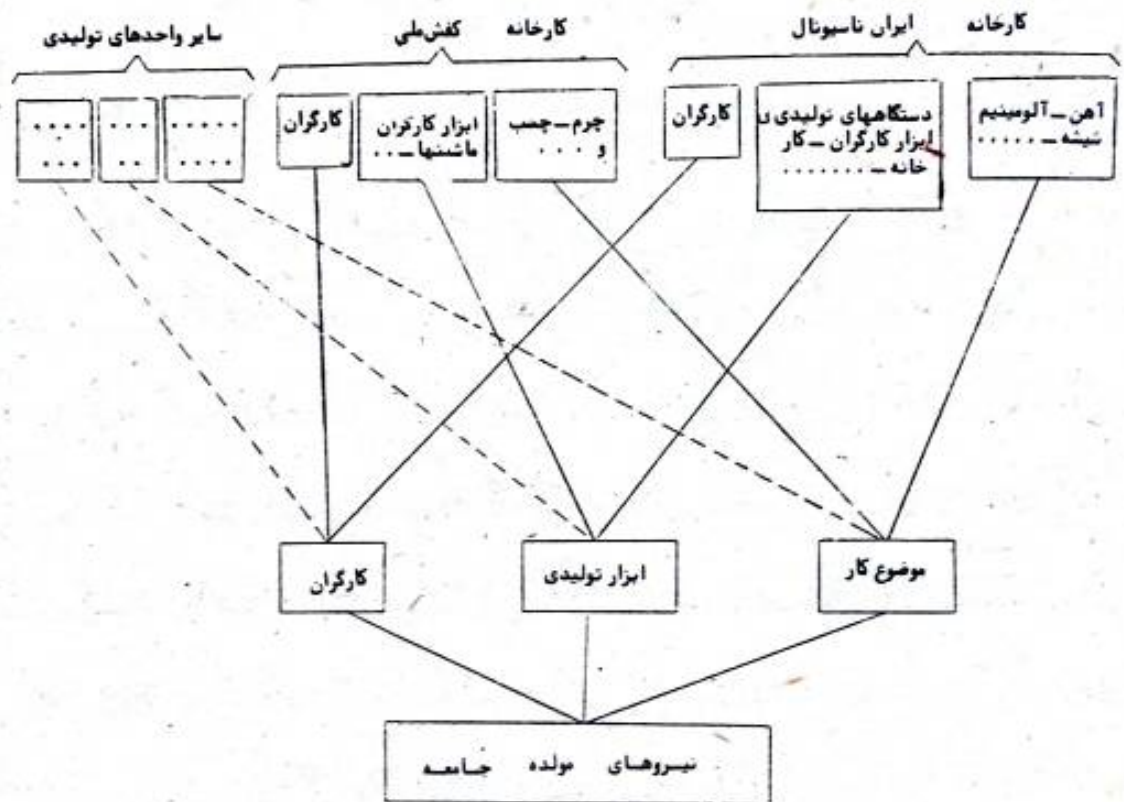
یافت و بالاخره میتوانیم به یک نتیجه گیری کلی و علمی برسیم که مجموع مواد

اولیه ابزار تولیدی و کارگرانی که در اقتصاد یک جامعه مشغول کار و تولید هستند

نیروهای مولده آن جامعه را تشکیل میدهند. نمودار صفحه بعد این نتیجه گیری را نشان

میدهد.

باتوضیحات فوق تا اندازه‌ای توانستیم روشن بکنیم که نیروهای مولده نقش بسیار مهمی در تولید کالاهای مصرفی یک جامعه دارند و بدون وجود و یا اختلال نیروهای مولده شیرازه اقتصاد یک جامعه از هم پاشیده میشود. ولی اگر شیوه تولیدی یک جامعه را به نقش و اهمیت نیروهای مولده خلاصه کنیم خیلی ساده - نگری کرده‌ایم و مسئله را فقط از بعد مادی آن بررسی کرده‌ایم. در حالیکه فقط



وجود نیروهای مولده و پیشرفت آنها در یک جامعه دلیل رفاه آن جامعه نیست. کما اینکه در کشورهای کنونی غرب با وجود تکنولوژی و مدیریت پیشرفته، دارای مرزهای اجتماعی و اقتصادی زیادی هستند که روز بروز هم بیشتر میشوند. نتیجتاً اینکه نیروهای مولده به تنهایی بازگو کننده تمام جریان نیست و اگر مسئله را تا اینجا تمام شده فرض کنیم خیلی از مسائل مهم یک جامعه را نادیده گرفته‌ایم.

مثلاً " اینکه ۱ - کارخانه مال چه کسانی است و کارگران برای چه کسی کار میکنند .
 ۲ - کالاهائی که تولید میشود به چه کسانی میرسد ؟ و ۳ - کالاهای تولید شده
 به چه وسیله‌ای به مصرف‌کننده میرسد ؟ از اینرو باید در روابط اجتماعی عاملی ، رابیبیم
 که در برگیرنده سئوالهای مهم فوق باشد . این عامل " روابط تولیدی " و یا
 " مناسبات تولیدی " میباشد .

مناسبات تولیدی

مناسبات تولیدی در یک اجتماع حکایت از روابط بین انسانها در جریان
 تولید و توزیع کالاها میکند . یعنی مناسبات اجتماعی در دو مرحله شکل میگیرد .
 اول وقتی که تولیدکنندگان دارند کالاها را تولید میکنند و در این جریان ناچارند
 وارد روابطی شوند و دوم وقتی که کالاهای تولید شده بین مردم بوسیله خرید و
 فروش توزیع میشوند . یعنی اینکه تا رابطهای بین صاحب کار و کارگران از یکطرف
 و رابطه مالکیت از طرف دیگر نباشد هرج و مرج بوجود می‌آید و چیزی تولید
 نمیشود و در صورتیکه کالاهای ساخته شده خرید و فروش و توزیع نشوند کالاها
 جمع شده و باز تولید متوقف میشود . پس مناسبات تولیدی یکی از عوامل مهم
 یک سیستم تولیدی میباشد که تولید و گردش کالاها بستگی به نوع این مناسبات
 دارد .

اساس مناسبات تولیدی در یک جامعه شکل مالکیت بر وسائل و ابزار تولیدی
 است . این مسئله بیان میکند که وسائل و ابزار تولیدی به چه کسانی تعلق دارد
 و چه اشخاصی برای آنها کار میکنند . روشن کردن و دانستن این مسئله که یکی از

اساسی‌ترین جوانب اجتماعات است ما را برای شناخت سایر جوانب اجتماع رهنمود میکند.

حال برای روشن شدن اهمیت مناسبات تولیدی دو مثال مختلف از دو رابطه تولیدی متفاوت می‌زنیم تا انعکاس هر دو رابطه را در اجتماع و نتایجش را بهتر مشاهده کنیم. برای مثال دو جامعه با دو رابطه تولیدی مختلف را در نظر می‌گیریم. اولی یک جامعه سرمایه داری و دومی یک جامعه سوسیالیستی. در جامعه سرمایه داری میدانیم که رابطه مالکیت خصوصی وجود دارد و یک عده اقلیت وسائل و دارائی اجتماع را در دست دارند و اکثریت جامعه مجبورند برای آنها کار بکنند زیرا صاحب هیچ نوع دارائی (ابزار تولیدی) نیستند. از طرف دیگر در جامعه سوسیالیستی وسائل و ابزار تولیدی متعلق به کل اجتماع است و به هیچ فرد بخصوصی تعلق ندارد. به بیان دیگر در جامعه سرمایه داری مناسبات تولیدی بر اساس مالکیت خصوصی بر ابزار تولیدی بنا شده ولی در جامعه سوسیالیستی بر اساس مالکیت اجتماعی. این دو رابطه تولیدی خود بخود نتایجی دارد که برای کوتاه کردن کلام شکل خلاصه شده آنرا در جدول صفحه بعد آورده‌ایم.

از این جدول بخوبی نتایج دو نوع مناسبات تولیدی یعنی مناسبات تولیدی سرمایه داری و مناسبات تولیدی سوسیالیستی را تشخیص دادیم و نتایج هر یک را مطالعه کردیم. از اینرو به اهمیت مناسبات تولیدی و شکل "مالکیت بر وسائل تولید" پی بردیم.

حال با روشن شدن مفاهیم نیروهای مولده و مناسبات تولیدی به تعریف

علمی شیوه تولیدی و عوامل تشکیل دهنده آن می‌رسیم:

"شیوه تولیدی یک جامعه طریق کسب نیازهای روزمره انسانی است که اجتماعاً در آن جامعه زندگی میکنند و از دو عامل نیروهای مولده و مناسبات تولیدی تشکیل میشود."

نیروهای مولده و مناسبات تولیدی یک واحد را تشکیل میدهند که به آن زیر بنای هر جامعه گفته میشود. دانستن درجه تکامل نیروهای مولده و چگونگی مناسبات تولیدی در یک جامعه به هر شخص قدرت تجزیه و تحلیل اجتماعی را میدهد که وی را قادر میسازد بتواند تمام جوانب اجتماع را بررسی و توضیح و در نتیجه تغییر دهد.

همانطور که بعداً توضیح داده خواهد شد زیر بنای جامعه که همان شیوه تولیدی جامعه است مستقیم یا غیر مستقیم کلیه اشکال و روابط فرهنگی سیاسی مذهبی و فلسفی یک جامعه را یعنی روبنای جامعه را بوجود می آورد و تغییر میدهد.

جدول مقایسه دو رابطه تولیدی سرمایه داری و سوسیالیستی

مناسبات تولیدی سوسیالیستی	مناسبات تولیدی سرمایه داری
۱ - کارخانه و ابزار تولیدی در دست کارگران است.	۱ - کارخانه و ابزار تولیدی در دست سرمایه داران و یا دولت است.
۲ - کارگران مجبورند برای صاحب ابزار تولیدی کار کنند و چون صاحب و کنترل کننده آنها خودشان هستند	۲ - کارگران مجبورند برای صاحب ابزار تولیدی کار کنند و در نتیجه آنها اجباراً برای سرمایه داران کار

جدول مقایسه دو رابطه تولیدی سرمایه‌داری و سوسیالیستی

مناسبات تولیدی سوسیالیستی	مناسبات تولیدی سرمایه‌داری
<p>برای خود و اجتماع کار میکنند .</p> <p>۳ - در نتیجه هر کسی به نسبت کاری که میکند میخورد نه به نسبت چیزی که دارد .</p> <p>۴ - در نتیجه حاصل زحمت کارگران تماما " به خودشان و بقیه اجتماع می‌رسد .</p> <p>۵ - چون همه نسبتا " یکسان دارند توزیع کالاها در جامعه برابر است .</p> <p>۶ - در نتیجه همه مردم در رفاه نسبی بسر میبرند .</p> <p>۷ - چون همه تقریبا " یکسان از جامعه بهره‌مند میشوند در نتیجه میتوانند مراکز علمی و تربیتی بیک نحو استفاده کنند و در نتیجه هیچ گونه تمایزی بین انسانها بوجود نمی‌آید .</p> <p>۸ - در نتیجه یک شیوه زندگی ، یک فرهنگ پویا و اصل ، یک جایگاه اجتماعی و بطور کلی یک جامعه بی طبقه بوجود می‌آید که کسی دیگری را استثمار نمیکند و نمیتواند بکند .</p>	<p>میکند .</p> <p>۳ - در نتیجه آنها <u>توانند</u> کار نکنند و <u>خوب</u> بخورند و آنها <u>توانند</u> کار نکنند و بد بخورند .</p> <p>۴ - در نتیجه حاصل زحمت کارگران منهای مزدشان که سود سرشار کارخانه است به جیب سرمایه‌دار میرود .</p> <p>۵ - کسانی که بیشتر دارند کالاهای بیشتری میتوانند بخرند و توزیع کالاها در جامعه نابرابر است .</p> <p>۶ - در نتیجه یک عده در رفاه کامل زندگی میکنند و یک عده برای ایجاد رفاه آنها باید برایشان کار کنند .</p> <p>۷ - آنها <u>توانند</u> بیشتر دارند از وسائل علمی و تربیتی پیشرفته‌تری برخوردار میشوند و بچه‌هایشان در جایگاه بهتری در اجتماع قرار میگیرند ، ولی کسانی که ندارند از مراکز علمی و تربیتی محرومند و بچه‌هایشان مثل خودشان مجبورند زحمتکش شوند .</p> <p>۸ - در نتیجه دو شیوه زندگی دو نوع فرهنگ دو جایگاه اجتماعی و به طور کلی دو طبقه اجتماعی بوجود می‌آید . یکی دارا و حاکم و دیگری محکوم و ندار .</p>

از جدول ذکر شده نیز میتوانیم به آسانی به طبقه، تعریف آن و چگونگی آن که قبلاً " بصورت یک سؤال مطرح شده بود برسیم . از این جدول و بحثی که در مورد آن شد بخوبی روشن شد که طبقات اجتماعی چیزی نیستند مگر تبلور و یا انعکاس مناسباتی که انسانها با هم و با ابزار تولیدی در یک جامعه دارند و یا به بیان دیگر نحوه مالکیتی است که در درون اجتماع وجود دارد. بدین صورت با وجود ابزار تولیدی در هر اجتماع دو طبقه ظاهر میشود اول آنهایی که وسائل و ابزار تولیدی را در دست دارند و دوم آنهایی که وسائل تولیدی ندارند ولی مجبورند برای زنده ماندن و امرار معاش برای اولیها کار کنند. در اینصورت معیار تقسیم انسانهای یک جامعه به دو طبقه فقط مالکیت آنها بر ابزار تولیدی بوده است و نه چیز دیگر. از اینرو کسانی که مالک ابزار تولید هستند طبقه دارا و حاکم مینامیم و کسانی که محروم از داشتن ابزار تولیدی هستند طبقه محکوم و ندار . نتیجتاً " وجود طبقات در یک جامعه معلول وجود مالکیت بر ابزار تولید است و خود بخود اگر این مالکیت از بین برود طبقات نیز از بین میروند (مثل جامعه سوسیالیستی) .

ولی مسئله به از بین رفتن مالکیت و طبقات تمام نمیشود . بلکه با از بین رفتن طبقات تمام عوارض و مرضهای اجتماعی ناشی از طبقات نیز از بین میرود . برای مثال . تا حالا هیچ فکر کرده‌اید که چرا مثلاً " شهر تهران به دو منطقه شمال شهر و جنوب شهر تقسیم شده؟ آیا فکر کرده‌اید که چرا ایران به شهرها و دهات تقسیم بندی شده؟ آیا تا بحال فکر کرده‌اید که چرا دبستانهای ایران به خصوصی و دولتی تقسیم شده است؟ چرا فرهنگ بالائیها با پائینیها فرق میکند ؟ چرا

بعضی‌ها شیک پوشند ولی بعضی‌ها حتی نان خوردن را ندارند؟ چرا بازی بعضی بچه‌ها کلوبهای شبانه و بهترین اسباب بازیهاست و بازی بعضی دیگر خاک بازی و سنگ بازی؟ چرا بعضی از مردم در استخر شنا میکنند و بعضی دیگر در جویبارهای کثیف؟ راستی هیچ فکر کرده‌اید که چرا یک بچه خیلی تمیز است ولی صورت بچه دیگر از مگس و حشرات سیاه شده است؟ آیا هیچ فکر کرده‌اید که چرا یک بچه میوه‌اش را با مواد عفونت‌زا می‌شورد ولی از طرف دیگر بچه‌ای نه تنها میوه نخورده، نه تنها بعضی میوه‌ها را هنوز به چشم ندیده بلکه هنوز آب خوردن هم ندارد و برای تهیه آن باید کیلومترها راه برود.

هزاران سؤال دیگر و مثال دیگر وجود دارد که همگی درد و مرض اجتماع هستند و آنهایی که ندارند از وجود آن زجر میکشند. ولی یک عامل و یک دلیل عمده تمام این نابرابریهای اجتماعی را توضیح میدهد و آن طبقات هستند. در مثالهای بالا مشخص است که دو نوع انسان و دو نوع طبقه وجود دارد. آنهایی که دارند و آنهایی که ندارند. داشتن و نداشتن آنها موجب بوجود آوردن اینهمه نابرابری فاحش طبقاتی است که باعث شده است هزاران انحراف دیگر به آن افزوده شود. و خوب میدانیم که این داشتن و نداشتن هم ریشماش در کجاست؟ ریشماش در وجود مالکیت در اجتماع است. ریشماش در اینجاست که بعضی ابزار تولیدی دارند و بعضی ندارند. ولی سرمایه داری منکر این مسئله است. یک سرمایه‌دار میگوید که طبقه پائین بی‌عرضه است و نمیتواند وضع خودش را خوب کند. البته او حقایق را میداند ولی بخاطر حفظ موقعیت، مالکیت و وضع اجتماعی خودش مجبور است دروغ بگوید.

اگر به تاریخ نگاهی بیفکنیم می بینیم که همیشه طبقات وجود داشته اند و در نتیجه جنگ و ستیز بوده است ولی هیچگاه در کتابهای تاریخ برای ما نگفته اند که علت اینهمه جنگ و ستیز چیست؟ هر جامعه را که در تاریخ مطالعه کنیم دارای فراز و نشیبهای فراوانی بوده است و در هر جامعه ای که مالکیت بر ابزار تولید به وسیله یک عده ای وجود داشته است عده ای دیگر را استثمار کرده اند و نتیجتاً طبقات بوجود آمده اند. جوامع برده داری - فئودالی - سرمایه داری در کلیه مراحل تاریخ و در هر مکانی دارای دو طبقه استثمارگر و استثمار شده طبقه استثمار شده برای رهائی خودش همیشه جنگیده است و همیشه پیروزی نهائی با او بوده است. ولی قبل از توضیح دادن انقلابات و کشمکشهای طبقاتی بهتر است مفاهیم زیربنا و روبنا و رابطه ایندو را بیشتر مطالعه کنیم تا بتوانیم جریان تحرکات اجتماعی را صحیح تر مورد مطالعه قرار دهیم.

همانطور که قبلاً توضیح دادیم شیوه تولیدی هر جامعه زیر بنای آن جامعه است. یعنی چه؟ چرا زیربنا است و اصلاً "زیربنا یعنی چه؟ مفهوم زیربنا اینست که آن یعنی شیوه تولیدی یک جامعه سایر اشکال فرهنگی، سیاسی، فلسفی و دینی یک جامعه را بوجود می آورد و آنها را تغییر میدهد که به آنها روبنا میگوئیم. برای استدلال این مسئله که چرا عوامل روبنائی به وسیله عامل زیر بنائی یعنی شیوه تولیدی بوجود می آیند و نه برعکس مجبوریم با ذکر یک مثال کمی به بحث گذشته خودمان برگردیم. در قسمتهای پیش راجع به طرز زندگی یک نفر و وابستگی زندگی انسانها به یکدیگر بحث کردیم و با شاهد گرفتن از زندگی روزمره خود دریافتیم که این نیاز اقتصادی انسانها است که آنها را مجبور به زندگی با یکدیگر

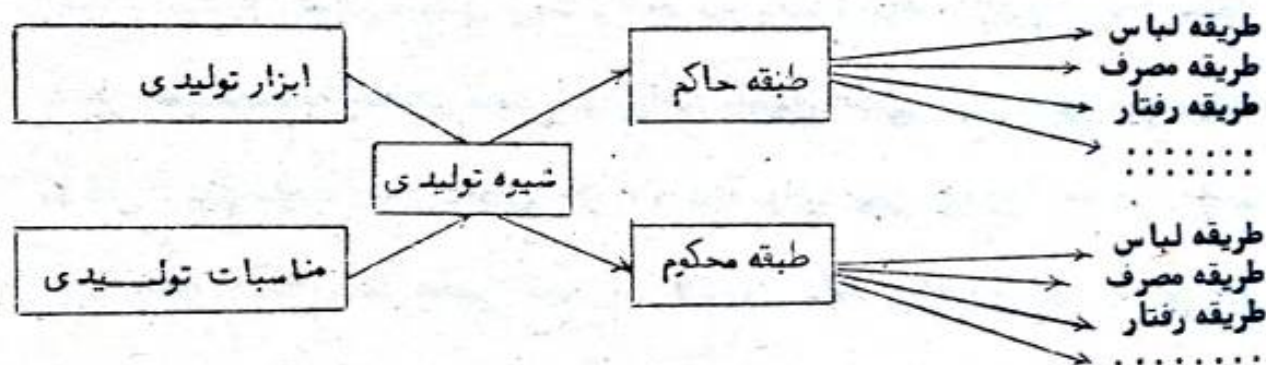
کرده است و همچنین توضیح دادیم که این مسئله بنا بر تصمیم یک شخص و یا گروهی نبوده و این ضرورت زندگی انسانها و قهر و خشونت طبیعت بوده است . از طرف دیگر روشن است که مهمترین عاملی که هر انسانی با آن هر روز سر و کار دارند و نگران آن است اینست که چه بخورد؟ چه بپوشد؟ و کجا بخوابد؟ اگر از این عوامل تأمین نباشد خود بخود شخص را دچار محرومیت می‌کند و او را برای دست زدن به کارهای دیگر باز میدارد . زندگی خود و پدرانمان را در نظر بگیرید . صبح زود که از خواب بیدار میشوند کجا میروند؟ آنها میروند تا کسب روزی کنند و پولی درآورند که بتوانند با آن زندگی خود و خانواده‌اشان را بچرخانند . یک فقیر را در نظر بگیرید . کل موجودیت او در پول جمع کردن و امرار معاش روزانه‌اش است . خودتان را در نظر بگیرید . از خود سؤال کنید که برای چه درس میخوانید؟ فقط برای کسب تخصص و راهگشائی برای آینده و کسب روزی و زندگی مرفه‌تر . میبینیم که انسان مهمترین فعالیتی که میکند برای برآوردن نیازهای اقتصادی‌اش است و فعالیت‌های دیگرش فقط در گرو و وابسته به فعالیت‌های اقتصادی او است . یعنی اگر فعالیت اقتصادی نباشد کسب روزی و در نتیجه هیچ چیز دیگری وجود ندارد . می‌بینیم که مسائل اقتصادی برای هر انسان و برای کل جامعه چقدر مبرم حساس و مهم است . از اینرو به شیوه تولیدی یک جامعه که طریقه کسب زندگی روزانه انسانها است زیر بنامی‌گویند . در اینجا بهتر است مسئله مهمی را که حتی بسیاری از جوانان را دچار اشتباه کرده است تذکر دهیم و آنهم اهمیت مسائل اقتصادی در یک کشور است . این یک اصل مهم است که مسائل اقتصادی برای هر فرد و برای یک جامعه خیلی مهم است . ولی این غلط است که اگر خواهیم مسئله

اقتصاد را مطلق کنیم و نیازهای انسان را محدود به نیازهای اقتصادی او بکنیم . انسان نیازهای فراوانی دارد . نیاز به محبت ، نیاز به هنر و نیاز به سایر جلوه‌های انسانی جامعه بشری . و او دوست دارد که همه آنها را برآورده سازد ولی مسئله سر تقدم و تأخر نیازهای انسانی است . مسئله مهم اینست که مسئله اقتصادی برای برای یک فرد تنها مسئله نیست ولی مهمترین است . اگر یک نفر نان خوردن نداشته باشد دنبال هنر و غیره هرگز نمیرود . اگر کسی پوشاک نداشته باشد هیچگاه هوسهای دیگری در سر نمیپروراند . بنابراین شرط لازم برای شکوفا شدن و تحرک نیروی انسانی همان برآوردن اقتصادی یعنی ابتدائی ترین نیاز انسان است . در اینجا روابط اقتصادی در یک جامعه نه اینکه مطلق و تنها نیاز قلمداد نمیشود بلکه به نیازهای دیگرانسان اهمیتی مشابه و شاید بیشتر داده میشود و تنها مسئله مهم تعیین کنندگی مسئله اقتصاد است . یعنی اقتصاد است که تعیین کننده می- شود و سایر روابط را تحت الشعاع خود قرار میدهد و درست بهمین دلیل است که زیر بنای هر جامعه‌ای است .

روبنا چیست؟

گفتیم که وجود مالکیت خصوصی بر ابزار تولیدی انسانها را بدو طبقه تقسیم نمود . طبقه حاکم و طبقه محکوم . ولی ما چگونه به وجود طبقات پی میبریم؟ از طریق نمودهای روبنائی . یعنی طرز لباس پوشیدن ، طرز رفتار ، طریقه زندگی کردن ، طریقه خوراک ، طریقه تفکر و بطور کلی از فرهنگ هر طبقه . از اینرو مسائل روبنائی چیزی نیستند مگر فرهنگ ، فلسفه ، وضع سیاست (دولت) یک جامعه .

قبلا " هم توضیح دادیم که دو نوع فرهنگ ، دو نوع معاشرت ، دو نوع طرز تفکر ، دو نوع ... از وجود طبقات سرچشمه میگیرد که خود طبقات معلول شکل مالکیت در اجتماع (یعنی مناسبات تولیدی) برابر تولیدی (نیروهای مولده) میباشد . که می بینیم بالاخره به زیر بنای جامعه یعنی شیوه تولیدی یک جامعه (مناسبات تولیدی و نیروهای مولده) رسیدیم . طریقه بوجود آمدن روبنا بوسیله زیربنا با اینکه یک رابطه یکطرفه نیست ولی برای روشن شدن موضوع میتوانیم بشکل زیر نشان دهیم .



یعنی تمام مسائل روبنائی و اختلاف فرهنگ در جامعه زائیده همان داشتن و نداشتن است که آنرا توضیح دادیم که ربط به شکل "تملک ابزار تولیدی" یعنی زیربنا پیدا میکند .

از طرف دیگر توضیح دادیم که طبقات حاکم بدلیل استثمار طبقات محکوم مایلند که جامعه را به همان شکل که هست نگه دارند و از تحرک و پویائی و تغییر اجتماع وحشت دارند . چون در آنصورت منافع آنها در خطر می افتد . از اینرو برای حفظ موقعیت اجتماعی خودشان و در نتیجه منافع خودشان مجبور به تحلیل و توضیح جامعه میشوند . آنها مجبورند توضیح بدهند که جامعه در حالت فعلی

خوب است و اگر در جامعه عیبی وجود دارد این تنها سرمایه دارانند که میتوانند جامعه را بهتر کنند و نه کس یا گروه دیگر. لذا نیاز به یک ابزار علمی پیدامیکنند که اینگونه مسائل را برای طبقه محکوم توجیه کنند. از اینرو به فلسفه پناه می-برند و یک طرز تفکر فلسفی بوجود می-آید که در اختیار طبقه حاکم است و وی از آن به عنوان سلاحی برای پوشش استثمار طبقاتی استفاده میکند. از طرف دیگر چون طبقه محکوم (کارگر و سایر زحمتکشان در جوامع سرمایه داری) از طرز زندگی خود به ستوه می-آیند در صدد تغییر اجتماع بر می-آیند و مجبورند برای تغییر اجتماع به علم اجتماع متوسل شوند و آنها نیز فلسفه خود را میپرووراندند. مسلماً " فلسفه طبقه محکوم فلسفهای مبتنی بر شواهد و اصول علمی است (چون نمیخواهد به کسی دروغ بگوید) و فلسفهای محرک و پویا برای تغییر جامعه است ولی فلسفه طبقه حاکم فلسفهای غیر علمی (چون پایه اش بر اساس پوشاندن استثمار طبقاتی است) غیر تحرک و ایستا است. در نتیجه این دو دستگاه فلسفی که برای تبیین جامعه و طبیعت بکار برده میشوند روبنای جامعه هستند و برای نگاهداری زیر بنا (شیوه تولیدی) از طرف طبقه حاکم و یا برای تغییر زیر بنا از طرف طبقه محکوم مورد استفاده قرار میگیرند.

ولی چرا دولت که سیاست یک جامعه در آن متبلور میشود روبنا است؟

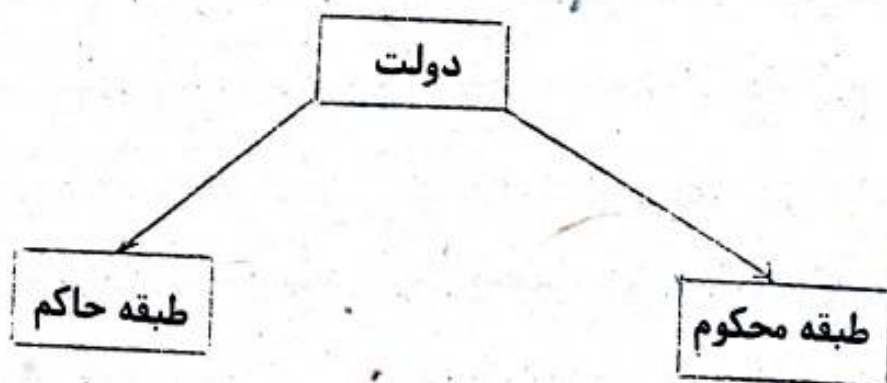
اگر بدقت دولت را تعریف و به پدیده دولت کمی علمی تر توجه کنیم می بینیم

که دولت هم مثل فلسفه در خدمت طبقات یک اجتماع قرار دارد.

از قدیم دانشمندان زیادی مثل ارسطو و ... دولت را پدیده های میدانستند

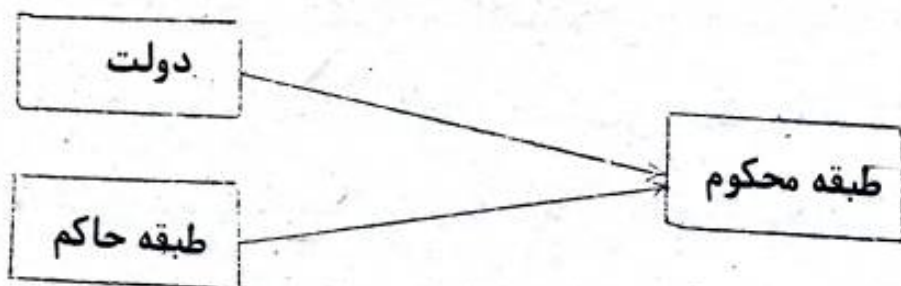
که برای کنترل جامعه و از بین بردن جنگهای داخلی و رفع اختلافات بین طبقات

یک اجتماع بوجود آمده است. به بیان دیگر دولت را پدیده‌ای بالای طبقات اجتماعی و جدا از طبقات اجتماعی میدانستند.



۱ - دولت در حالتیکه بالای طبقات و آشتی دهنده طبقات فرض شود.

ولی بعدها با توجه به تجربیات تاریخی ثابت شد که دولت ماورای طبقات و جامعه قرار ندارد. بلکه دولت فقط ابزاری است در دست طبقه حاکم که بوسیله آن بتواند حرکت‌های اعتراضی طبقه محکوم را در نطفه خفه و آنها را سرکوب کند.



۲ - دولت در حالیکه بالای طبقات نبوده بلکه با طبقه

حاکم طبقه محکوم را سرکوب میکند.

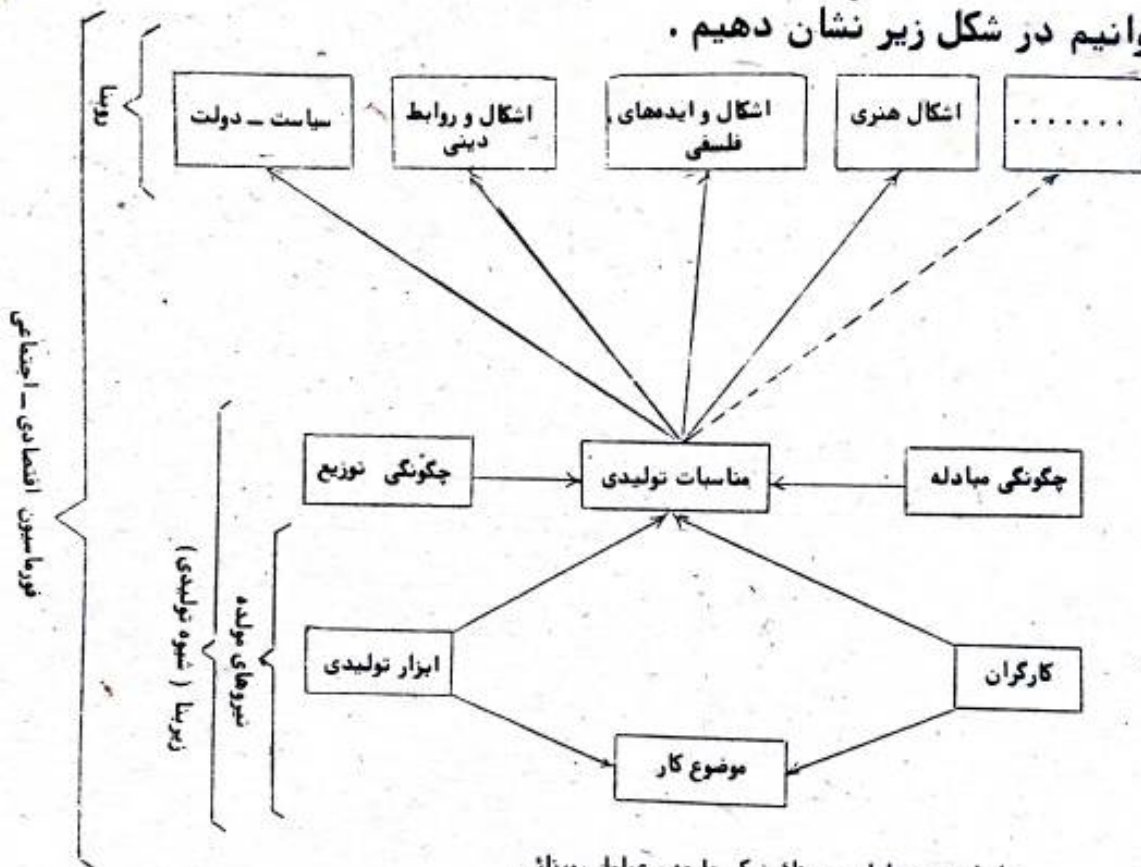
به بیان دیگر وظیفه دولت حفظ نظم در جوامع طبقاتی است. ولی نظم برای کی و برای چی؟ این نظم برای طبقه حاکم است و برای این بوجود می‌آید که حرکت اقتصادی یک جامعه را به جلو ببرد و از نیروهای بازدارنده حرکت اقتصادی

جامعه جلوگیری کند و آنها را سرکوب و خاموش کند. مشخص است سود حرکت اقتصادی یک جامعه به جیب طبقه حاکم می‌رود و این طبقه است که از حرکت اقتصادی جامعه و نظم جامعه سود می‌برد. البته نتیجه این بحث اعتقاد به عدم وجود دولت و هرج و مرج طلبی نیست بلکه وقتی حرف از دولت زده می‌شود منظور فقط دولت سرکوبگر و دولتی است که در جوامع طبقاتی وجود دارد. مثالها و شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که دولتهای طبقاتی همگی مثل موم در دست طبقه حاکم قرار داشته‌اند و دارند و بیشتر اعضاء دولت خود از بزرگترین مالکان ابزار تولیدی هستند. مثلاً "در زمان سلسله پهلوی خود شاه حتی هتلهای کوچک ایران را در اختیار خودش داشت و دولت ایران در بست در اختیار سرمایه داران وابسته بود. در امریکا (دنیای آزادی و دموکراسی !!) دولتش و مجلس سنایش در دست دارندگان کارتلها و تراستهای بزرگ صنعتی، کارخانجات عظیم صنعتی، نظامی و دارندگان کمپانیهای نفتی میباشد. اعضاء مجلس سنا هر کدام نمایندگی یکی از گروههای بزرگ امریکا را میکند و کارشان در مجلس بحث و چانه زدن در مورد منافع اقتصادی سرمایه داران است و نه درد اجتماع. (آنطور که دولت امریکا میگوید). این مسئله در کلیه دولتهای طبقاتی صادق است. از اینرو دولت هم جزء روبنای جامعه است و با تغییر و تحول زیر بنای جامعه دولت هم تغییر میکند. بحث فوق شاید این استنباط را بوجود بیاورد که زیر بنای جامعه بطور مکانیکی و یکطرفه روبنای آن جامعه را بوجود می‌آورد، ولی این استنباط درست نیست. این درست است که زیربنا روبنا را شکل میدهد ولی خود روبنا تغییراتی در زیربنا میدهد و روی آن اثر میگذارد. ولی نمیتواند جهت زیربنا را تغییر

دهد. مثلا " مذهب میتواند روابط اقتصادی فئودالی را تند و یا کند کند ولی هیچگاه نمیتواند مسیر جامعه فئودالی را که بالاخره به سرمایه داری ختم میشود عوض کند .

کلیه بحث خود و رابطه ارگانیک بین عوامل مهم و موجود در یک اجتماع

میتوانیم در شکل زیر نشان دهیم .



رابطه بین عوامل زیر بنایی یک جامعه و عوامل روبنایی

این نمودار نشان میدهد که اولاً " زیربنا و روبنا از چه عواملی تشکیل شده‌اند و ثانياً " رابطه اجزاء درونی هر یک از چه قرار است .

+ + + + + + + + +

حال با مطالعه و جستجوی خود در اجتماع و با خلاصه کردن بحث خودمان

از اجتماع (در نمودار فوق) دارای آمادگی نسبتاً " کافی هستیم که انقلابات را

در درون جوامع طبقاتی توضیح دهیم و دلایل انقلابات را پیدا کنیم .

جلد دوم این کتاب منتشر شد

۲- چرا انقلاب میشود؟

دیجیتال کننده: نینا پویان

۳۰ ریال

مرکز پژوهش: تهران - خیابان فروردین - انتشارات کار